



(۲)

شیعیان آل ابوطالب و قیام ابومسلم

ابومسلم اولین وزیر تاریخ اسلام

باری کلیه مورخین مینویسند، ابومسلم پس از رسیدن بخدمت امام ابراهیم عباسی مورد توجه او واقع شد و سمت پیک را بین امام و طرفداران او در خراسان داشت. نکته قابل توجه و قابل بحث سن ابومسلم است. ابن خلکان او را متولد ۱۰۵ هجری میدانند. نویسندهٔ مجمل در سال ۱۰۰ و مرحوم سعید نفیسی ۱۰۱ بدین ترتیب در سال ۱۲۹ هجری که ابومسلم قیام کرد بین ۲۴ تا ۲۹ سال داشت و چون اکثر مورخین معتقدند وقتی ابومسلم مأمور ریاست و فرماندهی بر طرفداران بنی عباس در خراسان شد، نصر سبید حکمران آن سامان بود لذا باید گفت ابومسلم پس از سال ۱۲۱ هجری بخراسان اعزام شد. بنابه نوشته ابن خلکان و دیگر مورخین در سال ۱۲۴ ابومسلم در خراسان بود. لذا بزعم آنان سال اعزام ابومسلم بخراسان سال های بین ۱۲۱ و ۱۲۴ میشود و این درست نیست زیرا مرگی محمد عباسی پدر ابراهیم را در سال ۱۲۶ هجری مینویسند و چون میدانیم ابومسلم از طرف امام ابراهیم مأمور خراسان شده نه محمد پس باید سال مأموریت را پس از ۱۲۶ بدانیم و این اثر این سال را بطور صریح سال ۱۲۷ هجری میدانند. حمزه اصفهانی سال مأموریت ابومسلم را در سال ۱۲۸ مینویسد پس

• آقای سبکتکین سالور از نویسندگان محقق معاصر

ابومسلم در زمانی که مأمور ریاست بر طرفداران عباسیان شد. حداکثر ۲۸ و حداقل ۲۳ سال
وحد وسط ۲۷ سال داشته و باتوجه باینکه او از طرف ابراهیم عباسی مأمور خراسان شد سال
۲۷ و ۲۸ بحقیقت نزدیکتر بنظر میرسد.

بهرحال، با در نظر گرفتن رسوم اعراب عجیب است که امام عباسی جوانی بسن ۲۳
سال را مأمور اداره طرفداران خود در خراسان کند زیرا اعراب به سن وشیشوخیت بسیار اهمیت
میدادند. یکی از دلایل رد خلافت علی علیه السلام وانتخاب ابوبکر سن بود و این اعتقاد نه در
عصر امویان بلکه در زمانهای بعد نیز همچنان قوت داشت. نکته دیگری که در زمان امویان و
عباسیان کاملاً رعایت میشد این بود که مأموریک منطقه باید کسی باشد که در آن منطقه کسان و بستگانی
دارد. درباره انتخاب همین نصر بن سیار بحکومت خراسان، وقتی هشام بن عبدالملک با عبدالکریم بن سلیمان
مشورت میکرد و عبدالکریم یکایک بزرگان وشخصیت‌های ساکن خراسان را نام میرد ومحاسن ومعايب آنان
را میشمرد، چون به نصر رسید تنها عیبی که بر او گرفت این بود که در خراسان اقوام و بستگانی
ندارد. پس چه رازی در میان وجه نکته‌ای در کار بود که امام عباسی، درست برخلاف سنت‌ها و
رسوم اعراب، رفتار کرد وجوانی بیست وهفت یا هشت ساله را بچنان کاری بزرگ مأمور ساخت؟؟
باوجود مردانی کارگشته و ورزیده چون سلیمان، لاهز، قحطبه، که سالها در آن سامان بنفع عباسیان
تبلیغ کرده بودند و خانواده ونام و آوازه داشتند، انتخاب جوان ۲۲ ساله‌ای که برده یا آزاد ولی
در خراسان ناشناس بود و کسی را نداشت عجیب بنظر میرسد.

طبری و ابن اثیر مینویسند که امام بهرؤسای طرفداران خود گفت من بهمه شما پیشنهاد
کردم که رهبری رابعهده بگیریدو قبول نکردید و اکنون من ابومسلم را انتخاب کردم.

چرا آنها قبول نکردند؟ آیا امام عباسی این سخن را در حضور رهبران طرفداران خود
دروغ گفته بود. ما میدانیم که سلیمان بن کثیر، پس از اینکه ابومسلم بفرماندهی انتخاب شد دلش
با سردار جوان راست نبود و بالاخره بفرمان او کشته شد. میدانیم لاهز که بازیکوی از پیشوایان
طرفداران عباسی بود، در مورد نصر سیار به ابومسلم خیانت کرد ونصر را فرار داد لذا بفرمان او
کشته شد. خیانت لاهز در فرار دادن نصر چه دلیلی میتواند داشته باشد؟ مردی که با خطر مرگ
روبرو میشد و بنفع عباسیان تبلیغ میکرد و باصطلاح جان بر کف گرفته بسود و جازبازی میکرد
چرا ناگهان خائن شد؟ آیا خیانت لاهز ومخالفت سلیمان بدلیل آن نبود که توقع داشتند آنان امیر و
فرمانده باشند؟ وانگهی چطور میتوان باور داشت مردمی که برای برتر بودن و رسیدن بمقام، از
جنگ و کشتار وتوطئه روی گردان نبودند پیشنهادی بدان اهمیت را رد کنند؟

چرا امام عباسی، بنا بگفته عموم مورخین، خاصه ابن اثیر وطبری، به ابومسلم سفارش
کرده بود، اگر بتواند، در خراسان، یکعرب زبان را زنده نگذارد؟ ابن اثیر مینویسد (طبری هم)
پس از اینکه ابومسلم بخراسان میرسد وفرمان امام عباسی را دائر بر ریاست خود بهرؤسای طرفداران

بنی عباس نشان می‌دهد، آنان زیر بار ریاست او نمی‌روند و ابو مسلم با تفاق آنان به مکه باز می‌گردد و امام ابراهیم می‌گوید من اینکار را بشما تکلیف کردم و قبول نکردید و آنگاه تصمیم گرفتم ابو مسلم را تعیین کنم و بعد، در حضور آنان، با ابو مسلم رومی کند و می‌گوید: تو از خاندان ماهستی، به وصیت و دستور من توجه کن. به قوم یمانی توجه کن و آنان ترا یاری خواهند کرد. اما قبایل مضر دشمن تو هستند، آنها را بکش. سپس امام عباسی از سخن خود درباره یمانی هاهم عدول می‌کند و می‌گوید اگر بتوانی يك تن عرب زبان در خراسان زنده نگذاری، حتی اطفال را بکش. توجه کنید و ببینید موضوع چقدر پیچیده است و ما ناچاریم بطور خلاصه دوباره مروری کنیم:

۱ - ابو مسلم جوان بود و این باسنت‌های عربی، خاصه در آن عصر، مخالف است که جوانی را بفرماندهی تعیین کنند خاصه فرمانده يك کارتهائی که محتاج تجربه و دوران‌دیشی است، حتی اگر گفته حمزه اصفهانی را قبول کنیم و تولد ابو مسلم را در ۱۰۰ هجری و زمان مأموریت را در ۱۲۸ بدانیم که البته صحیح نیست، باز جای تأمل است.

۲- این جوان در خراسان هیچ قوم و قبیله و یار و یاور نداشت، که در برابر کارشکنی رهبران مسن نهضت، بآنان تکیه کند.

۳ - پیشوایان طرفداران عباسیان، با انتخاب ابو مسلم مخالف بودند وزیر بار نرفتند و بناچار راه درازی تا مکه پیموده شد تا تعیین تکلیف شود.

۴ - امام عباسی دستور می‌دهد عرب زبانان را بکشد و بدان‌ها اعتماد نکند. برای گشودن این گره و معما رشته‌ای بظاهر باریک وجود دارد که در واقع رسنی است قطور و آن اینکه، کلیه مورخین عهد قدیم که نامشان در بالا آمده، اعم از آنان که ابو مسلم را بنده نمانه زاده (عجلی‌ها) میدانند و آنان که معتقدند پدر ابو مسلم زنش را که حامله بود به دوستش (عیسی بن مفضل عجلی) سپرد و ابو مسلم در خانه او متولد شد، باین نکته اشاره کرده‌اند که چون ابو مسلم بحضور ابراهیم امام رسید، اولین دستور امام باو این بود که نامش را تغییر دهد. این دستور امام و اطاعت ابو مسلم بظاهر رشته‌ای باریک و بی‌اهمیت است اما با توجه به آداب و رسوم آن عصر رسنی است قطور. چرا؟ در آن زمان مرسوم این بود هر غیر مسلمانی که اسلام می‌آورد نامش را تغییر میداد و نام عربی برای خود انتخاب میکرد و این چیزی نیست که لازم به اثبات باشد و کسانی که اندک آشنائی به تاریخ اسلام دارند این را میدانند. در آن زمان غیر مسلمان یا عرب بود یا از نژاد دیگر، اگر عرب بود نام عربی داشت و احتیاجی به تغییر نام نبود، مگر نامهایی که از اعتقاد دینی او نشأت می‌گرفت مثلاً «عبدود» بنده «ود» که از بت‌های عرب بود یا «عبدعزی» یعنی بنده «عزی» ولی یهودی یا عیسوی و حتی صائبی به تغییر اسم احتیاجی نداشتند فقط، رومیان و ایرانیان، که نام ایرانی یا رومی داشتند، باید حتماً نام خود را عوض میکردند و شواهد بسیاری در دست هست و کسی نیست که منکر این رسم باشد. حال اگر ابو مسلم، در موقعی

که بحضور امام عباسی رسید، نامش ابراهیم و یا احمد یا هراسم عربی دیگر بود، لزومی نداشت امام از او بخواهد نامش را تغییر دهد. پس قطعی است که ابومسلم نامی ایرانی داشته، عبارت دیگر ابومسلم با نام «بهزادان» به ابراهیم عباسی معرفی شده بود.

چون ابومسلم تا سال ۱۲۶ یا ۱۲۷ که بحضور امام عباسی رسید «بهزادان» نام داشت. بسیاری از گفته‌های مورخین عهد قدیم و جدید بی اعتبار میشود یعنی:

۱ - ابومسلم غلام و برده عجلی‌ها نبوده و سمرنه نامش بهزادان نبود.

۲ - ابومسلم در خانه عیسی بن معقل متولد نشده بود و سمرنه با توجه باینکه پدرش تازه مسلمان بود، عیسی، برای پرسدوستش که باو سپرده بود، نامی عربی انتخاب میکرد. خاصه که از پدرش خبری نداشتند یا میدانستند گذشته شده است.

با توجه به دونکته بالا، باین نتیجه میتوان رسید که ابومسلم در خانه پدری با پدر و مادر خود سیزسته و اگر ماجرای پدر او و فرارش، در اثر کسر در آمد مالیاتی، صحت داشته باشد، این واقعه در سالهای آخر یعنی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ روی داده است. میتوان چنین تصور کرد که اجاره برداشتن مالیات فریدن، بسالهای ذکر شده در بالا بوده و در همین سال‌ها «ونداد هرمز» پدر ابومسلم، شاید برای اینکه بتواند بکسار دولتی یا باصطلاح آنروزگار دیوان وارد بشود اسلام آورده و نام خود را عثمان نهاده است یعنی نامی که مورد علاقه و توجه امویان و کارکنان و عمال آنان بود، منتهی با این تغییر آئین و دین صوری و ظاهری، اصراری نداشته است که «بهزادان» هم نامش را تغییر دهد، یا بعللی فرصت نشد.

احتمال و حدس دیگری هم در کار هست: در قرون گذشته، خاصه در عصر امویان، رسم بود که عمال دیوان، در ازاء طلب، دختر یا پسر بدهکار را ببردگی و غلامی میگرفتند و در عصر امویان، که نژاد پرستی عربی به حد اعلای خود رسیده بود، طرفداران بنی امیه و کارکنان دستگاه دولتی و اکثر رجال و اشراف عرب معتقد بودند خداوند، دیگر مردمان را برای بندگی و خدمت به عرب خلق کرده است. از این رو فرزندان بدهکار را بغلامی می گرفتند. البته این رسم بس قدیم تر از آنست زیرا در یونان و روم هم مرسوم بود، یهود نیز چنین رسمی داشتند، منتهی در قوانین یهود، بردگی بدهکار دائمی نبود، و امخواه بیش از هفت سال نمیتوانست بدهکار را در بردگی نگهدارد. اما در روم و یونان دائمی بود، حتی برده نمیتوانست آزادی خود را بخرد زیرا معتقد بودند چون کسی بهر صورت برده دیگری شد، حتی مالک جان خود نیست و تمام دستمزد کار او از آن صاحبش است. با توجه باین رسم میتوان گمان برد که چون «ونداد هرمز» یا «عثمان» تازه مسلمان نتوانست دین خود را به عمال دولت پردازد گریخت و عامل بنی امیه در اصفهان «بهزادان» را در ازاء بدهی پدرش گرفت، ولی عیسی بن معقل، یا یکی دیگر از عجلی‌ها که با پدر ابومسلم رابطه دوستانه داشتند، دین پدر او را پرداختند و بهزادان را بخانه خود بردند. بهر حال، آنچه که مسلم بنظر میرسد اینست که ابومسلم نه ترک بود، نه عرب، نه خانه زاد عجلی‌ها و نه شامگردین ساز.

او تا قبل از فرار پدر، در خانواده، خود میزیسته و تقریباً از سال ۱۲۵ بعد اسلام آورد و تا زمانی که با امام ابراهیم عباسی ملاقات نکرده بود، نامش «بهزادان و نداد هرمز» بود. پس از این ملاقات نام خود را تغییر داد. بقول مورخین عهد قدیم، نام ابو مسلم قبل از تغییر، ابراهیم بن عثمان بن بشار بن سدوس بن جودزه بن بوذرجمهر بود که پارتی آن ابراهیم پسر عثمان پسر بشار پسر شیدوش پسر گوردز پسر یزدگمهر است.

در زندگی ابو مسلم و روابط او با امام عباسی، نکاتی هست که این استدرک واستنتاج ما را تقویت میکند و توجه بدان نکات بی فایده نیست:

بطوری که در سطور بالا آمد، ابو مسلم، در زمانی که مأمور سرپرستی و اداره پیروان عباسیان در خراسان شد، حداکثر ۲۸ ساله بود. با توجه بسنت و رسم و آداب اعراب، خاصه در ترون اول اسلامی. انتخاب جوانی در این سن، برای آن کار بزرگ، بس عجیب و شگفت انگیز است اعراب هرگز افراد کم سن را بکاری بزرگ مأمور نمیکردند. در تاریخ عرب و اسلام بسیار باین نکته بر میخوریم که ریاست اشخاص بعلمت سن کم مورد اعتراض بوده است. مثلاً زمان حضرت رسول (ص) حتی پیروان صمیم و بسیار معتقد و نزدیک آن حضرت به انتخاب «اسامة بن زید» بیست یا بیست و یکساله، فرماندهی سپاه مأمور جنگ بارم اعتراض کردند و این اعتراض فقط و فقط بدلیل سن کم «اسامة» بود. یکی از دلایل کسانی که مخالف انتخاب «امیرالمومنین علی علیه السلام»، بجانشینی رسول اکرم (ص) بودند، سن کم علی بود. یکی از ایرادات مخالفین خلیفه سوم باو، این بود که کسانی را در سن پائین تر از سی، بعلمت همبستگی و خویشی، بکارگمارده بود. با توجه باین رسم و سنت، چرا خلیفه عباسی، جوانی کم سن و سال را مأمور منطقه خراسان میکند؟ مأمور محل و منطقه ای که تنها امید عباسیان بود.

این را میدانیم که امام، قبل از انتخاب ابو مسلم، به نقبای خراسان مثل «کثیر» «لاهن» «قهطبه» پیشنهاد کرد تا فرماندهی را بعهده بگیرند، ولی آنان نپذیرفتند. اما وقتی ابو مسلم انتخاب شد، همین افراد با ریاست و فرماندهی او مخالفت و بقولی، به همراه او به مکه سفر کردند و مخالفت خود را به امام ابراهیم گفتند و امام عباسی در جواب آنان گفت بشما پیشنهاد کردم و قبول نکردید و به آنان دستور داد که از ابو مسلم اطاعت کنند. طبیعی است که اگر دلیل انتخاب ابو مسلم فقط و فقط این بود که رقبای پیرو من و متفقد، پیشوائی و رهبری را با اول قبول نکردند، برای ابراهیم عباسی هیچ اشکالی نداشت که ابو مسلم تنها و بی یاور را خلع کند و یکی از نقبا را بجای او بگمارد. چرا ابراهیم عباسی، آن مردان را، که هر کدام عده کثیری دوست و خویش در میان اعراب خراسان داشتند و مخالفت و بازگشت احتمالی شان از ابراهیم عباسی زیان جبران ناپذیری به نهضت وارد میآورد، کنار گذاشت و دستور داد از ابو مسلم اطاعت کنند و بچنین خطر بزرگ دست زد؟ شاید گفته شود، ابراهیم مطمئن بود نقبای خراسان فرماندهی ابو مسلم گردن مینهند و نهضت را ترك نمیکنند. شواهد نشان میدهد که چنین نیست و ابراهیم عباسی نه اینکه احتمال میداد يك یا چند تن از نقبا از نهضت کناره گیری کنند، بلکه باین امر یقین داشت و وقایع بعدی هم این مطلب را تأیید میکنند. از آنجا میدانیم که امام عباسی بازگشت و کناره گیری برخی از نقبا را پیش بینی میکرد که

به گفته و سخن ابراهیم توجه کنیم: ابراهیم به ابو مسلم گفت: به اعراب اعتماد مکن. و به قوم «یمانی» توجه داشته باش. اما قبایل «مضر» دشمن هستند، آنها را بکش. بعد ابراهیم از قول خود عدول میکند و دستور میدهد:

اگر بتوانی، يك تن عرب زبان در خراسان زنده مگذار، حتی اطفال را بکش.

چنین دستور، چه علتی میتواند داشته باشد؟ جز اینکه امام عباسی به اعراب اطمینان نداشت و حق داشت. سابقه نشان میداد که اعراب قابل اطمینان نیستند. در تمام قیامهای علیه بنی امیه، اعرابی که پیمان بسته بودند و با اصطلاح آنروزگار، با رهبر قیام بیعت کرده بودند خیانت ورزیدند. نخستین، آنان که با امیرالمومنین حسین بن علی علیه السلام بیعت کردند.

اما تجربه بعد نشان داد که نظر امام عباسی، از منظر زیاد دور نبود، زیرا در اوج قیام و جنگ «لاهن» یکی از نقبای درجه اول عباسیان، «نصرسیار» حکمران اموی خراسان را، از گرفتاری و مرگ نجات میدهد و با اشاره با او می فهماند که باید بگریزد.

پس با توجه باین نکات، یعنی سن کم ابو مسلم و مخالفت رؤسای عباسیان و احتمال خیانت و پشت کردن آنان و اتباعشان، بازمی بینیم که ابراهیم عباسی، ابو مسلم را در فرماندهی باقی میگذارد و این بسیار عجیب و دور از ذهن و عقل سلیم است، مگر موجبی وجود داشته باشد که ما میکشیم آن را بیابیم.

نکته دیگری نیز هست: اعراب، از زمان اولین خلیفه اموی تا زمانی که قدرت خلفای عباسی روی به زوال نهاد، در انتخاب حکمرانان نواحی، که عنوان عسومی آنان «عامل» بود، يك نکته را رعایت میکردند و آن اینکه «عامل» در قلمرو خود بستگی های قبیله ای داشته باشد. بعلاوه اعراب در نواحی مفتوحه، کوچ نشین هائی درست میکردند و قبایل عرب در شهرها و سرزمین های مفتوحه ساکن میشدند. مثلاً در خراسان، دسته هائی از قبایل عرب ساکن شدند که نسب آنان به دو شاخه اصلی قوم عرب یعنی یمانی و مضر می رسید. مثلاً عامل را از قبیله «ازد» که یمانی بود انتخاب میکردند تا تمام قبایل یمانی گرد او را بگیرند و در برابر سرکشان داخلی و خارجی حمایتش کنند و با نیروی اصلی او را در لشکرکشی سرزمین ها تشکیل دهند.

با توجه به این رسم، چرا ابراهیم عباسی، ابو مسلم را انتخاب کرد و کثیری قحطیه یا لاهز را که در خراسان بستگی های قبیله ای داشتند انتخاب نکرد؟ شك نیست همانطور که عامل یا حاکم بنی امیه، که نماینده حکومت مقتدر وقت بود، به همبستگی قبیله ای احتیاج داشت، نماینده عباسیان، که بهیچ کس و بهیچ سازمانی جز افراد محلی متکی نمیتوانست باشد، بیشتر از عامل خلیفه، باین همبستگی محتاج بود ولی ابو مسلم این را نداشت. او اصفهانی و ایرانی و در اسلام بی سابقه و تازه مسلمان بود.

پس از نظر اعراب و عقاید آنان، ابو مسلم فاقد تمام امتیازاتی بود که میبایست در يك رهبر قیام یا، حداقل، در آنروز و زمان، برای رهبر لازم باشد. بدیهی است که در يك بحث منطقی و علمی برای تصورات و نظرات ماوراء الطبیعه یا احساسی جایی نیست و تنها شجاع بودن، در مقابل اینهمه نکات منفی، امتیازی شمرده نمیشود. بعلاوه ابراهیم عباسی چگونه میتواند تشخیص دهد که ابو مسلم مردی شجاع و سازمان دهنده و قادر است که بر همه مشکلات موجود مقابله کند و پیروز گردد؟